

چاپ اول ویرایش دوم



پیدایش امپراتوری ایران

آخرین یافته‌ها

وستا سرخوش کرتیس، سارا استوارت
ترجمه‌ی کاظم فیروزمند



حقیقی

پیدایش امپراتوری ایران



پیدایش امپراتوری ایران

آخرین یافته‌ها

گروه مؤلفان

ویراستاران:

وستاسرخوش گرتیس و سارا استوارت

ترجمه از انگلیسی: کاظم فیروزمند



Birth of The Persian Empire

Vesta Sarkhosh Curtis

&

Sarah Stewart

پیدایش امپراتوری ایران

آخرین یافته‌ها

گروه مؤلفان

ویراستاران: وستا سرخوش کُرتیس و سارا استوارت

ترجمه از انگلیسی: کاظم فیروزمند

ویرایش: تحریریه‌ی نشرمرکز (حسن افشار)

حروف چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول اسفند ۱۳۹۱، شماره‌ی نشر ۱۰۴۴

چاپ اول ویرایش دوم ۱۴۰۰، ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۵۱۵-۸

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲-۳ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

www.nashremarkaz.com

Email: info@nashr-e-markaz.com

  [nashremarkaz](https://www.nashremarkaz.com)

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشرمرکز محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوکپی، کتاب الکترونیکی (e-book).

کتاب صوتی (Audio book) و ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و بخش بدون دریافت

مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



● سرشناسه کُرتیس، وستا س. ۱۳۳۰ - Curtis, Vesta S. Ottiliana Lovisa ● عنوان و نام پدیدآور پیدایش امپراتوری

ایران: آخرین یافته‌ها/ ویراستاران وستا سرخوش کُرتیس و سارا استوارت، ترجمه از انگلیسی کاظم فیروزمند

● مشخصات ظاهری ۲۳۲ ص. ● یادداشت عنوان اصلی Birth of the Persian Empire, 2005: کتاب حاضر با عنوان

«تولد یک امپراتوری (کوروش و داریوش معماران سلسله‌ی هخامنشی)» با ترجمه‌ی مهدی افشار توسط انتشارات نگارستان در سال ۱۳۹۰ و سپس در سال‌های مختلف با عناوین گوناگون توسط ناشران و مترجمان متفاوت منتشر شده است.

کتاب‌نامه - نمایه ● موضوع ایران - تاریخ - پیش از اسلام: ایران - تمدن - پیش از اسلام

● شناسه‌ی افزوده استوارت، سارا Stewart, Sarah: فیروزمند، کاظم، ۱۳۲۷ - . مترجم. ● رده‌بندی کنگره ۱۴۰ DSR

● رده‌بندی دیویی ۰۱/۹۵۵ ● شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی ۸۶۸۲۳۲۶

نشرمرکز از کاغذ بارانهای استفاده نمی‌کند

فهرست

۱		مقدمه
۱۱		۱ کورش کبیر و پادشاهی اَنشان
۴۴		۲ رویکرد یک باستان‌شناس به جغرافیای اوستایی
۷۷		۳ هخامنشیان و اوستا
۱۲۸		۴ دَهشِ مُغان
۱۵۱		۵ تاریخچه‌ی ایده‌ی ایران
۱۷۲		۶ ایران عصر آهن و گذار به دوره‌ی هخامنشی
۲۰۱		اختصارات کتاب‌نامه
۲۰۲		کتاب‌نامه
۲۱۷		نمایه

فهرست شکل‌ها

فصل یک

- شکل ۱. نقشه‌ی سکونت‌گاه‌های اصلی در جنوب غربی ایران که در متن ۱۶ ذکر شده‌اند.
- شکل ۲. نجیب‌زاده‌ای پارسی در تخت‌جمشید با خنجر «ایلامی» بر کمر. ۱۹
- شکل ۳. تابوت تن‌شویهِ کیدین-هوتران، پسر کورلوش، از آرامگاهِ نو- ۲۸ ایلامی در ارجان.
- شکل ۴. نقش جدید مهرِ استوانه در لوور، با عبارت «پارسیره، پسر کورلوش» ۲۸ (از روی Amiet، ۱۹۷۳).
- شکل ۵. طرح ترکیبی نقش مهرهای مربوط به متون باروی تخت‌جمشید ۲۹ ۶۹۵-۵۹۶ و ۲۰۰۳ توسط M. C. Root and M. B. Garrison، با نوشته‌ی «کورشی‌آنشانی، پسر شیش‌پیش». (از روی گریسون و روت ۱۹۹۶).

فصل دو

- شکل ۱. نقشه به روایت نیولی (برگرفته از نیولی ۱۹۸۰؛ این نقشه و ۴۹ نقشه‌ی بعدی ترسیم François Ory CNRS, Paris).
- شکل ۲. نقشه به روایت وگلسانگ (بازسازی‌شده) ۵۰
- شکل ۳. نقشه به روایت هومباخ (بازسازی‌شده) ۵۱
- شکل ۴. نقشه به روایت ویتزل (بازسازی‌شده) ۵۲
- شکل ۵. نقشه به روایت مؤلف ۶۸
- شکل ۶. عکس هوایی از شهر یونانی (هلنی) آی‌خانوم، که محل پیوند چهار سرزمین مذکور در فهرست وی‌دیوداد [= وندیداد — م] را نشان می‌دهد. رود سمت راست، دریای پنج (وَهوی دایتیا)، و رود سمت چپ، کوکچه (احتمالاً دَرَجی) است. شهر احتمالاً منتهالیه غربی رَغَه را اشغال کرده است (پایاب سمتی در ۶۰ کیلومتری بالادست دریای پنج است). بلخ از آن سوی کوکچه آغاز می‌شود. کوهستان کرانه‌ی راست دریای پنج به آیرینم ونبیجه تعلق دارد که آن دورها در سمت سُگدیانا است. (عکس از ۲۰۰۰ ACTED).

فصل شش

- شکل ۱. ظرف سفالین به شکل گاو کوهان‌دار از گور ۱۸ در مارلیک، ۱۷۴ موزه‌ی ایران باستان. عکس از جان کرتیس.
- شکل ۲. سینه‌بند اسب از حسنلو، موزه‌ی ایران باستان، عکس از جان کرتیس. ۱۷۶

- شکل ۳. جام مفرغی به شکل کله قوچ از حسنلو، موزه‌ی ایران باستان، ۱۷۶
عکس از جان کرتیس.
- شکل‌های ۴ و ۵. بشقاب «آبی مصری» با سر پرندۀ در لبه، از حفاری‌های زیویه در ۱۸۰
۱۹۷۷، موزه‌ی ایران باستان، عکس از جان کرتیس.
- شکل ۶. طراحی از روی مهرها و یک نقش مهر از تپه‌ی نوشی جان. ۱۸۵
- شکل ۷. طراحی از روی اشیای احتمالاً دورۀ هخامنشی از تپه‌ی ۱۸۷
نوشی جان.
- شکل‌های ۸ و ۹. بخش پائینی و بخش بالایی یک پایه‌ی مفرغی یافت‌شده ۱۹۱
در مقبره‌ای ایلامی در ارجان. موزه‌ی ایران باستان. عکس از
جان کرتیس.

مقدمه

وستا سرخوش گرتیس

و سارا استوارت

این مجلد شامل مجموعه‌ای از شش درس - گفتار است که در مدرسه‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی در ترم‌های بهار و تابستان ۲۰۰۴ ایراد شده است. این درس - گفتارها را انستیتوی خاورمیانه‌ی لندن در آن مدرسه و موزه‌ی بریتانیا برگزار کرد. به سبب توفیق شگرف نخستین مجموعه، «بنیاد سودآور» سخاوتمندانه پذیرفته است که از مجموعه‌های بعدی نیز پشتیبانی کند.

انگیزه‌ی برگزاری مجموعه‌ی درس - گفتارهای «ایده‌ی ایران: از استپ‌های اوراسیا تا امپراتوری ایران» شوق کشف ایده‌های متنوعی درباره‌ی مفهوم «ایران» از آغاز شکل‌گیری سیطره‌ی هخامنشی بود. نیمه‌ی نخست این عنوان از مجموعه‌ی مقالات گاردو نیولی تحت عنوان *ایده‌ی ایران* (رُم، ۱۹۸۹) به وام گرفته شده است که در آن وی مسئله‌ی پیچیده‌ی ایران و هویت ملی آن را از چشم‌اندازی تاریخی بررسی می‌کند. عنوان مجلد حاضر، *پیدایش امپراتوری ایران*، این رویکرد را وسعت می‌دهد و پژوهش

انجام یافته در پانزده سال گذشته را نیز منظور می‌دارد. این امر پژوهشگران رشته‌های مختلف — باستان‌شناسی، تاریخ، دین، و زبان‌شناسی تاریخی — را قادر می‌سازد مسائل گوناگونِ ناظر بر ماهیت و منشأ ایران در مقام موجودیتی سیاسی، دینی و/یا قومی را بررسی کنند.

به اهمیت مطالعات ایرانی نمی‌توان کم بها داد. امیدواریم این مبحث را که سالیان زیادی مهجور مانده است، تقویت کنیم. این امر مستلزم پایان دادن به آسیب‌پذیری روند تحقیق به علت تغییر در فضای سیاسی بین‌المللی یا نوسان‌های مربوط به حمایت مالی دولتی است. هدف ما در تدوین این مجموعه‌ها ایجاد عرصه‌ای برای مباحثات آکادمیک و همزمان، جذب جوانان به رشته‌ی مطالعات ایرانی و ترغیب آنها به تفکری فراتر از مرزهای ژئوپلیتیک معاصر است. میراث فرهنگی ایران عرصه‌ی وسیعی را دربرمی‌گیرد که امروز به دولت-ملت‌های مختلف، ایدئولوژی دینی و ستیزه‌های سیاسی تقسیم شده است. امروز به رویکردی یکپارچه به فرهنگ‌های تاریخی ایران نیازمندیم که از فشارهای کنونی برای تفسیر گذشته به شیوه‌ای منطبق با هنجارهای روز با هر ماهیتی که باشد تأثیر نپذیرد.

ما سخت بختیار هستیم که توانستیم مجموعه مقالاتی به قلم پژوهشگران نامور را گرد هم آوریم که همه در رشته‌ی خود تخصص دارند. ویراستاران، بنابراین، بر این نکته وقوف دارند که پژوهش و بررسی آنان گاهی از مرزهای اصطلاحات مرسوم و چالش با ترجمه‌های موجود فراتر می‌رود.

نخستین مقاله به قلم دانیل پاتس به نقش و سهم ایلامی‌ها در تشکیل هویتی قومی و فرهنگی می‌پردازد که معمولاً با بنیان‌گذاری امپراتوری ایران در عصر کورش کبیر در ۵۵۰ پ.م پیوستگی دارد. مؤلف مسئله‌ی «تنوع فرهنگی» در دوره‌ی پیشاهاخامنشی و نقش ایلامیان به عنوان ساکنان غیرایرانی جنوب غربی ایران امروز را بررسی می‌کند. دهش ایلامی‌ها به فرهنگ و

تمدن ایران نادیده مانده است. کانون اصلی گستره‌ی فرهنگی ایلامی‌ها، به نظر پاتس، شامل ایلام و آنتشان بود که جلگه‌ی دهلران، بوشهر و مرو دشت در فارس را تشکیل می‌داد. آنتشان از نواحی کوهستانی شرقی، با شهر آنتشان در محل تلِ ملیان در شمال شیراز امروزی در جنوب ایران، تشکیل می‌شد. این کاوشگاه در دهه‌ی ۱۹۷۰، تحت نظارت و مدیریت پروفیسور ویلیام سامنر از دانشگاه ایالت آهایو، از زیر خاک درآمد. ایلام شامل شوشان، ناحیه‌ی اطراف سوسا (شوش)، نیز بود. کورش کبیر و خاندانش در فضای فرهنگی و سیاسی نوایلامی در ناحیه‌ی آنتشان، فارس امروز، ظهور کردند. پاتس تبار کورش را در پیوند با عنوان سلطنتی‌اش «پادشاه آنتشان» که در *استوانه‌ی کورش* [منشور کورش — م] آمده است بررسی می‌کند. او هر رابطه‌ای بین کورشِ آنتشان و کورشِ پارسومش را، که دومی در وقایع‌نامه‌ی آشوری آشور بانی پال در ۶۴۳ پیش از میلاد ذکر شده است، رد می‌کند و می‌گوید کورش احتمالاً «آنتشانی، با نامی ایلامی» بوده است. پاتس بر آن است که فکر وحدت فرهنگی و سیاسی ایران از آن ایلامیان بوده است نه پارسیان. وقتی داریوش پس از مرگ کمبوزیا (کمبوجیه) بر تخت نشست «تبارِ پارسیِ هخامنشیان» را جایگزین «خاندانِ تیسپیدِ آنتشانیِ کورش» کرد. این موجب شورش سه ایلامی، آچینا، مارتیا و آتامایتا شد که داریوش شاه در کتیبه‌ی بهیستون (بیستون)‌اش وصف کرده است.

از ایلام و غرب به آسیای مرکزی و هندوکش در شرق رو می‌کنیم. در فصل ۲، فرانتس گروونه جغرافیای اوستا را با اشاره‌ی خاص به فهرست کشورهای مذکور در *وی دیوداد* [= وندیداد، قانون ضد دیو] بررسی می‌کند. کمبود شواهد در مورد موطن زرتشتِ پیامبر و نخستین پیروانش منشأ نظریه‌های پژوهشیِ گوناگونی براساس کنایات و اشاراتی در *اوستای جدید* شده است که به طرز شگرفی ناچیزند. موقعیت کشورهای فهرست‌شده در

وی دیوداد عامل مهمی در تعیین زمان آغاز مهاجرت مردمان عهد اوستا از شرق به غرب و، بنابراین، احتمال زرتشتی بودن یا نبودن هخامنشیان اولیه است. در کانون این بحث، محل کشور رَگه مذکور در **وی دیوداد** قرار دارد که به صورت‌های گوناگونی با شهر مقدس رَگا در سرزمین ماد باستان (ری امروزی نزدیک تهران)، و ناحیه‌ای در شرق فلات ایران با نامی هم‌ریشه، یکی انگاشته شده است.

گروه موضوع را از دیدگاه دیرین‌شناختی و نیز زبان‌شناختی تاریخی می‌نگرد. او به موقعیت طبیعی منطقه در رابطه با متن توجه می‌کند و می‌پرسد «آیا عبارات توصیفی اوستا در این زمینه معنا می‌دهد.» هریک از کشورهای فهرست دستخوش آشوبی اهریمنی‌اند و بنابراین می‌توان مثلاً فکر کرد که در کجا زمستان ده ماه طول می‌کشیده است؟ در کجا ممکن است گرمای شدیدی حاکم بوده باشد؟ در کجا سرکردگان غیرآریایی حکومت می‌کردند و کجا «خارهای گاوکُش» می‌روییده است؟ مبنای بحث گروه توالی منطقی کشورهای یادشده در فهرست **وی دیوداد** طبق موقعیت جغرافیایی آنهاست. او جریان این زنجیره را با رجوع به استدلال‌هایی که گرار دو نیولی، ویلم وُگلسانگ، هلموت هومباخ و مایکل ویتزل کرده‌اند ترسیم می‌کند و فرایندی را پی می‌گیرد که شهر رَگا را با افسانه‌ی زرتشت مربوط ساخت. گروه در بخش دوم مقاله‌اش ترتیب خودش را پیشنهاد می‌کند که در آن، کشورهای مذکور در **وی دیوداد** را به چهار گروه در اطراف منطقه‌ی واحدی تقسیم می‌کند که همان ناحیه‌ی «آیریانم و نتیجه‌ی نیک‌رود» (رود وِه در مرکز افغانستان) است. او پس از شناسایی موقعیت «نیک‌رود» تحلیل مفصلی از هریک از چهار گروه کشور با اشاره به جغرافیای منطقه و متون منبع شامل یشت‌های باستان ارائه می‌دهد.

اُکتور شِروو و آلبرت دیونگ هردو ایده‌ی ایران را از دیدگاهی دینی می‌نگرند. مسئله‌ی این که پادشاهان اولیه‌ی هخامنشی زرتشتی بوده‌اند

یا نبوده‌اند از دیرباز موضوع بحث در محافل پژوهشی بوده است و این پرسش مهم را مطرح می‌کند که چگونه و کی اوستا، مجموعه‌ی متون شفاهی گردآوری شده به گویش شرق ایران، را روحانیان در غرب دریافتند، برگرفتند و تفسیر کردند؟ بنابراین، دین پادشاهان هخامنشی مستقیماً با مسئله وسیع‌تر مناسبات شرق/ غرب در دوران اولیه‌ی هخامنشی، و زمانِ بلافاصله پیش از آن پیوند دارد و نیز با این که آیا می‌توان در دین این دوره انسجامی دید که بتوان گفت به نوعی مفهوم هویت ایرانی کمک می‌کند.

یکی از پیشرفت‌های پژوهشگری نوین در رشته‌ی آیین زرتشتی تحقیق درباره‌ی ماهیت و انشای متون شفاهی است. پیکره‌ی ادبیات بازمانده‌ی زرتشتی کوچک است. این ادبیات در طول بیش از یک هزاره به‌طور شفاهی انتقال می‌یافت تا آن که در میانه‌ی دوران ساسانی به‌صورت مکتوب درآمد و در آن زمان، احتمالاً به استثنای گائاه‌ها و نیایش‌های باستانی، دچار تلخیص‌ها و ترجمه‌های بسیاری شد. در بحث از دین هخامنشیان، شروو و دیونگ هر دو به دشواری پرداختن به این گونه متون توجهی عمیق از خود نشان می‌دهند. در عین آن که هر دو پژوهشگر به‌طور کلی توافق دارند که هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند، از راه‌های بسیار متفاوتی به این نتیجه می‌رسند و درباره‌ی برخی مسائل هم‌رأی نیستند. مثلاً شروو می‌گوید بین متون اوستایی و سنگنبشته‌های پارسی همانندی‌هایی هست که نشان می‌دهد شاه (داریوش) «... کارکردهای پادشاه برین، سرنمونش یممه...» و نثارگر برین، سرنمونش زرتشت، را در یک شخص واحد مجسم می‌کند. «برعکس، دیونگ بر آن است که نقش‌های شاه و کاهن کاملاً متفاوت بود: «هیچ سندی نیست که برساند پادشاهان پارسی به‌نحوی به داشتن مرجعیت در امور دینی علاقه داشته‌اند...»

اکتور در مسئله‌ی دین پادشاهان هخامنشی دلالت مذهبی سنگنبشته‌های پارسی را با رجوع به متون اوستایی در نظر می‌گیرد. او همانندی‌ها را

چنان مجاب‌کننده می‌یابد که به‌زودی نتیجه‌ی محتوم این می‌شود که شاهان هخامنشی زرتشتی بوده‌اند. از دید شرو و پرسش مهم‌تر این است که آیا هخامنشیان نخستین زرتشتی شده بودند یا این آیین جزئی از میراث مذهبی آنان بوده است.

شرو و با خلاصه کردن جهان‌بینی زرتشتی با رجوع به گائاه‌ها و هَپَتَنگ‌هائیتی یسنه*، اهورامزدا ی آفریدگار، هجوم به گیتی و مناسک اصلی نذر و قربانی که جهان بر اثر آن تازه می‌شود و نیروهای تاریکی می‌گریزند، آغاز می‌کند. او توجه ما را به سنگه‌ی اوستایی — «آگهان‌ش» — جلب می‌کند که با رجوع به اهورامزدا و نثارگر صورت می‌گیرد. در حالی که آگهان‌ش‌های اولی در نبرد با دروغ مؤثر است، نثارگر با آگهان‌ش‌های خود سوشیانت می‌شود، همان که به جوان شدن دوباره‌ی جهان یاری خواهد داد. همین عناصر اصلاً زرتشتی موجود در گائاه‌است که مبنای شباهت‌هایی می‌شود که شرو و در «آگهان‌ش‌ها» ی شاه در سنگنبشته‌هایش می‌یابد. مثلاً داریوش در نقش رستم نذر و پیشکش به درگاه اهورامزدا می‌کند و او را آفریدگار نظم گیتی می‌شناسد. در اینجا، همچنان که در یشت‌ها، پیشکش قراری دوسویه بین انسان و خداست. در بهیستون شاه خود را در زمینه‌های گوناگون دشمن دروغ اعلام می‌کند. همچنین خود را مسئول حفظ نظم اجتماعی و بهروزی سرزمین، رمه‌ها و مردمان زیر فرمانش، نشان می‌دهد. شرو و در بخش پایانی مقاله‌اش به همانندی نقش شاه و نقش زرتشت می‌پردازد. در فروردین‌یشت، پیامبر نقش کاهن، اراهران و دام‌دار دارد. شرو و می‌گوید شاه نیز همین نقش‌ها را ایفا می‌کرد: «آن‌که نثار و پیشکش می‌کند البته اراهران و جنگنده‌ی برتر است اما به فکر بهروزی رعایا و سرزمین خویش نیز هست.»

* هفت باب یسنا، از یسنای ۳۵ تا ۴۱، م.

در فصل ۴، دَهش مغان، دیونگ به معنای آیین زرتشتی در دوران هخامنشیان نخستین می‌پردازد که با پیدایش مفهوم مَغ و مجوس شروع می‌شود. او با رجوع به منابع یونانی نشان می‌دهد که چطور این واژه و مفهوم معنای دوپهلویی یافت که هم کاهن زرتشتی و هم افسون‌گر از آن مراد می‌شد. در عین حال کسانی وجود داشتند که به نظر می‌رسید درک درستی از کار موید پارسی دارند، واژه‌ی مَغ و مجوس در نظر دیگران «مناسکی نهانی و غیراجتماعی غالباً با جنبه‌هایی شوم برای مهار کردن نیروهای نادیده به قصد اهدافی خاص» بود.

مغان، دست‌کم بنا بر شواهد موجود، اندوختگاه دین بوده‌اند، و دیونگ تصویر مغان را در سنت‌های ایرانی غرب ایران باز می‌جوید که این اصطلاح در آنجا از دوره‌ی هخامنشی به بعد ظهور می‌کند. با این کار وی نظری را رد می‌کند که برخی پژوهشگران از دیرباز داشته‌اند و مغان را از قبیله‌ای مادی می‌دانستند. همچنین به موضوع گوماتای مَغ می‌پردازد و بر آن است که داریوش به‌عمد این عنوان را به‌کار برده است تا بر منزلت روحانی گوماتا تأکید کند و به‌واسطه‌ی آن حقش بر تخت شاهی مخدوش گردد. شواهد از کتیبه‌های ایلامی تخت‌جمشید موافق منابع یونانی و همچنین تاریخچه‌ی متأخر کهانت است در این که مغان کارشناسان آیین و مناسک بوده‌اند، نقشی که با آن آشنا ترسیم. آنها همچنین مسئول انتقال متون دینی شفاهی بودند و نقش مهمی در آموزش و در یزدان‌شناسی بر عهده داشتند. دیونگ معتقد است که مهم‌ترین دَهش مغان گمانه‌زنی دینی درباره‌ی تقسیمات زمان، در دوران هخامنشی بوده است که بر دین زرتشتی و تمدن ایرانی تأثیری دیرپا گذاشت.

شاپور شهبازی به این نظریه می‌تازد که ایده‌ی ایران فقط در عهد ساسانیان سابقه دارد و می‌گوید این ایده به‌عنوان هویت ملی در دوره‌ی اوستایی پدید آمده است. «امپراتوری ایرانیان» در عصر اوستایی مفهومی یکپارچه بوده و

برخلاف نظر گِراردو نیولی، در اوایل سده‌ی سوم میلادی در زمان اردشیر اول ساسانی آغاز نشده است. شهبازی نشان می‌دهد که این نظر پِروفسور نیولی را پیش‌تر در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم ایران‌شناس آلمانی فریدریش اشپیگل پرداخت. شهبازی یقین دارد که این فرضیه کاملاً بی‌پایه است. او شواهد وجود حس وحدت، «تعلق به یک ملت»، را در سرود اوستایی برای میترا (مهر یشت) می‌بیند. ایده‌ی ایران برای هخامنشیان شناخته شده بود اما چون امپراتوری هخامنشی، در کنار ایرانیان، غیرایرانیان را نیز شامل می‌شد، به کار بردن عنوان «امپراتوری ایران» وجهی نداشت. او معتقد است، با این حال، کشورهای ایرانی (آریایی) در عصر داریوش واحدی را تشکیل می‌دادند که شامل پارتیا، آریا، باکتريا [باختر]، سغديا [تاجیکستان کنونی و بخش خاوری ازبکستان کنونی]، خورسَميا [خوارزم] و درانگيانا [سرزمین‌های امروزی افغانستان، پاکستان و جنوب شرقی ایران] می‌شد. در عصر پارتیان، ایالت نیشاپور، با مرکز آن اَبَرشهر، را گاهی ایران‌شهر می‌نامیدند و بنا به برخی منابع اسلامی، حتی سیستان بخشی از آن بود. امپراتوری پارتیان همچون امپراتوری هخامنشیان، شامل ایالت‌های گوناگونی با جمعیت غیرایرانی، یعنی سرزمین‌های میاندورود [بین‌النهرین] بوده است. بنابراین نمی‌شد عنوان «امپراتوری ایرانیان» را بر آن اطلاق کرد، اما این باعث نشد که این عنوان از بین برود. پیدایش دوباره‌ی عنوان *ایران‌شهر* در عصر ساسانیان ضرورت داشت تا همه‌ی مردمان ایرانی را متحد سازد. احیای غرور ملی در بین پارتیان، پارسیان و دیگر ایرانیان حرکتی سیاسی بود. در زمان شاپور اول که نواحی بزرگی از امپراتوری، که غیرایرانیان در آن سکنا داشتند، تسخیر شد، عنوان سلطنتی «شاهنشاه ایران» به «شاهنشاه ایران و انیران» گسترش یافت. مقاله‌ی جان کُرتیس به تنوع فرهنگی می‌پردازد که به تشکیل فرهنگ و تمدن ایرانی یاری داد. او به شواهد باستان‌شناختی در ایرانِ عصر آهن در هزاره‌ی دوم و نخست پ.م، دوره‌ی مهاجرت اقوام هندوایرانی زبان،

توجه دارد. او شواهد برآمده از چندین کاوشگاه مهم شامل تپه‌ی مارلیک در شمال ایران و حسنلو در غرب ایران را بررسی می‌کند. نیز تأثیر آشوریان در نتیجه‌ی لشکرکشی‌های پادشاهان متأخر آشور در کوه‌های زاگرس در غرب ایران را که در وقایع‌نامه‌های آشوری وصف می‌شود بررسی می‌کند. اگرچه به نظر می‌رسد تأثیر آشوریان در حسنلو مشهود نیست، اما در ناحیه‌ی بوکان هویدا است زیرا نقش کاشی‌های چندرنگش شامل موجوداتی بالدار با سر انسان و نقش شیر و بز کوهی و پرندگان شکاری است.

اگرچه درباره‌ی فرهنگ مادیِ مادها اطلاع کمی در دست است، آنان نخست در سده‌ی نهم پ.م در عرصه‌ی تاریخ ظاهر می‌شوند و نقش برجسته‌های آشوری سده‌ی هشتم پ.م دژهای مادها را تصویر می‌کنند. در حالی که برخی پژوهشگران منکر وجود هنر مادی‌اند، پژوهشگران جوان‌تر به این مسئله دوباره توجه کرده و کوشیده‌اند نشان دهند که فرهنگ مادیِ مادها را می‌توان در دست‌ساخته‌ها و لباس‌های قابل مشاهده در نقش برجسته‌های تخت جمشید بازشناخت.

محل حفاری‌شده‌ی مربوط به دوره‌ی مادها در نوشی‌جان در غرب ایران، معماری و فرهنگ مادی‌اش، به تفصیل بررسی می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که این سکونتگاه احتمالاً حوالی ۵۵۰ پ.م منقرض شده است. اگر چنین باشد، نشان می‌دهد که برخلاف نظر برخی پژوهشگران «سکنا در نواحی مادها وقفه‌ای نداشته» است. گرتیس از شواهد پیشاهخامنشی، مواردی از یاری‌های گوناگون به بالیدن سبک هنری هخامنشی را گرد می‌آورد. «سبب برجسته‌کاری مشهور آشوری بر روی سنگ... در تخت جمشید جلوه‌ای کاملاً از نوع دیگر می‌یابد. نقش برجسته‌ها در بیرون بناها و نه در داخل آنها و ریختی خصوصاً پارسی [ایرانی] دارند.» او با این نظر موافق است که تأثیر پارسی در هنر یونان، به‌ویژه در آفریزهای پارتئون نمایان است.

کوروش کبیر و پادشاهی آَنشان

دانیل پاتس

مقدمه

این که سلسله درس - گفتارهایی درباره‌ی «ایده‌ی ایران» با دَه‌ش ایلامی به هویت ایرانی آغاز می‌شود دست‌کم خلاف قاعده است، زیرا گزاف نیست که بگوییم موضوع هویت فرهنگی ایران همیشه با نگاهی هندواروپایی، یا دقیق‌تر بگوییم، هندوایرانی، بررسی شده و ایلامی‌ها را از این معادله یکسره کنار گذارده است.^(۱) در کار تدارک این مقاله ناچار شدم رابطه‌ی کوروش کبیر با پادشاهی آَنشان، و وسیع‌تر از آن، با کورهِی فرهنگی ایلامی را دوباره بررسی کنم که چنان که خواهم گفت، آنچه ما امپراتوری پارسی می‌نامیم، در آن شکل گرفت. اما عجالتاً می‌خواهم چند کلمه‌ای درباره‌ی مطالعات مربوط به کورُش، پارسیان و ایلامی‌ها بگویم.

بسیاری از پژوهشگران که عموماً طبق الگوی قرن نوزدهمی خاستگاه‌های هندواروپایی کار می‌کنند که به مرور زمان جرح و تعدیل شده است، تلویحاً گفته‌اند یا به جد تأکید کرده‌اند که ایرانی‌زبان‌ها بومی سرزمینی که ما فلات

ایران می‌نامیم نبوده‌اند بلکه به اینجا مهاجرت کرده‌اند. این نظر عموماً متکی بر تصوراتی است اغلب بی‌پایه درباره‌ی وجود و عینیت یک وطن هندواروپایی اصلی با این دریافت ضمنی که هرجا بوده مسلماً بیرون از خود ایران بوده، چه استپ‌های اوکراین و جنوب روسیه، کوه‌های اورال، و آسیای مرکزی باشد و چه آن‌طور که لُرد رنفر و گفته است، در آناتولی.^(۲)

در کنار این عقیده گفته می‌شود که ایرانی‌زبانان — آنهایی که گاهی پیش‌ایرانیان خوانده می‌شوند، و سپس مادها، پارسیان و شاید دیگران — تا هزاره‌ی دوم یا زودتر، هزاره‌ی نخست پ.م، وارد ایران نشدند. سفال‌های خاکستری، آتش‌پرستی و نام‌هایی با ریشه‌ی ایرانی کهن در میان‌دورود و منابع خط میخی نوایلامی همه نشانه‌های فرهنگی انگاشته می‌شده‌اند که خبر از ورود این مردمان جدید می‌دهد. با این حال، این که هیچ یک پارچگی فرهنگی در ایران در هزاره‌ی دوم یا نخست پیش از میلاد را نمی‌توان ثابت کرد، هرگز مانع از اشتیاق برخی پژوهشگران به پی‌گیری این پیش‌ایرانیان مرموز در خاک ایران نبوده است.

البته این اعتقاد که ایرانیان تا زمانی در هزاره‌ی دوم یا اوایل هزاره‌ی نخست پ.م در ایران نبودند به هیچ روی تضادی با این نظر ندارد که منطقه با وجود این پیش از آمدن آنان مسکون بود. شواهد باستان‌شناختی سکونت در ایران تا خود دوران پلیستوسن عقب می‌رود و مسلماً شواهد فراوانی از سکونت در دوران نوسنگی، عصر مس و عصر مفرغ در گوشه و کنار ایران وجود دارد^(۳) و ثابت می‌کند که منطقه بسی پیش از آن که نخستین مردمان با نام‌های ایرانی — که در منابع خط میخی آشوری در سده‌ی نهم پ.م ذکر شده — در غرب کوه‌های زاگرس یعنی در مرز شرقی آشور ظهور کردند مسکون بوده است.^(۴) با این حال لازم به ذکر است که مجموعه‌های باستان‌شناختی عصر نوسنگی، عصر مس و عصر مفرغ ایران به هیچ‌روی همشکل نیست، و

برعکس، نشانه‌های فراوانی از تنوع فرهنگی در ایرانِ عصر پیش از آهن دارد. سبک‌های سرامیک به‌تنهایی را هرگز نباید برای شناسایی گروه‌های قومی به‌کار برد، اما وقتی سرامیک‌ها، معماری، مُهرها، ابزار فلزی و دیگر فرم‌های فرهنگ مادی بازمانده در سابقه‌ی باستان‌شناختی نشان‌دهنده‌ی این‌گونه تشخیص محلی همچون مورد ایران‌اند، فکر می‌کنم درست است که این تنوع اشیای مادی را بازتاب حقیقی تنوع فرهنگی تعبیر کنیم.

این تنوع فرهنگی ممکن است در مکان‌شناسی ایرانِ عصر مفرغ و آهن نیز نمایان باشد. از زمانی که نواحی شرق میان‌دورود در متون خط میخی در اواخر هزاره‌ی سوم پ.م تا دوره‌ی لشکرکشی‌های آشور در زاگرس و خوزستان ظاهر می‌شوند، افزایش چشمگیری در شمارِ نام جاها و اقوام می‌بینیم که، اگر در همان زمینه‌ای که ذکر شده‌اند قضاوت کنیم، باید در شرق دجله قرار داشته باشند، حتی اگر هم بیشترشان ناشناخته می‌مانند. برای مثال، خلاصه‌ی گزارش‌های مربوط به لشکرکشی‌های تیگلت پیلسر سوم در ناحیه‌ی زاگرس شامل دست‌کم ۴۱ ارجاع به جاهای مختلف است.^(۵) البته کثرت نام جاها لزوماً حاکی از کثرت فرهنگ‌ها یا گروه‌های اجتماعی متمایز نیست اما، فکر می‌کنم، در قیاس با آنچه از دوره‌ی هخامنشی می‌دانیم، وقتی هروودوت می‌توانست ایالت‌های امپراتوری ایران را از روی لباس و سلاحشان مشخص کند، ما هم می‌توانیم تنوع فرهنگ مادی تأییدشده به لحاظ باستان‌شناسی، همراه با بسیاری نام جای‌ها و قوم‌های مذکور در منابع خط میخی، را نماینده‌ی تمایز گروهی بسیار بالایی در ایرانِ آن زمان بدانیم.

با این حال، خواهید دید در عین حال که «تنوع فرهنگی» را مطرح می‌کنم، به‌عمد چیزی درباره‌ی تنوع قومی یا زبانی نگفته‌ام. بیش از نیم‌قرن پیش، فرانتس بوآسِ مردم‌شناس^(۶) به‌صراحت درباره‌ی خطرهای درهم آمیختنِ آنچه وی «نژاد، زبان و فرهنگ» نامید، که امروز شاید ترجیح

بدهیم تنوع زیست‌شناختی، زبانی و فرهنگی‌اش بنامیم، هشدار داد. من اشتیاق بعضی باستان‌شناسان به نظروری دربارۀ وابستگی‌های زبانی فرهنگ‌های باستان‌شناختی، اعم از هندواروپایی و جز آن، را ندارم و هرگز گفتگویی با تکه‌سفال یا ابزاری سنگی نداشته‌ام. اصلاً نمی‌توان گفت که ایران برخوردار از تنوع زبانی در عصر پیشاهخامنشی چگونه می‌توانسته است باشد. آیا مثل ارتفاعات پاپوای گینه‌ی نو، یکی از متنوع‌ترین نواحی جهان از نظر زبانی^(۷) بوده است که در آن، امروز زبان‌های غیرقابل فهم برای دو طرف در دره‌های تقریباً مجاور هم در درون کوهستان تکلم می‌شود؟ مسلماً تک‌زبانی نبوده است. دربارۀ تنوع زبانی در ایران، تا برسیم به اواخر هزاره‌ی سوم پ.م، چیزی نداریم بگوییم. اما از این دوره به بعد، متون سومری و آکدی را داریم که دست‌کم دربارۀ وضعیت غرب ایران اطلاعاتی به ما می‌دهند.

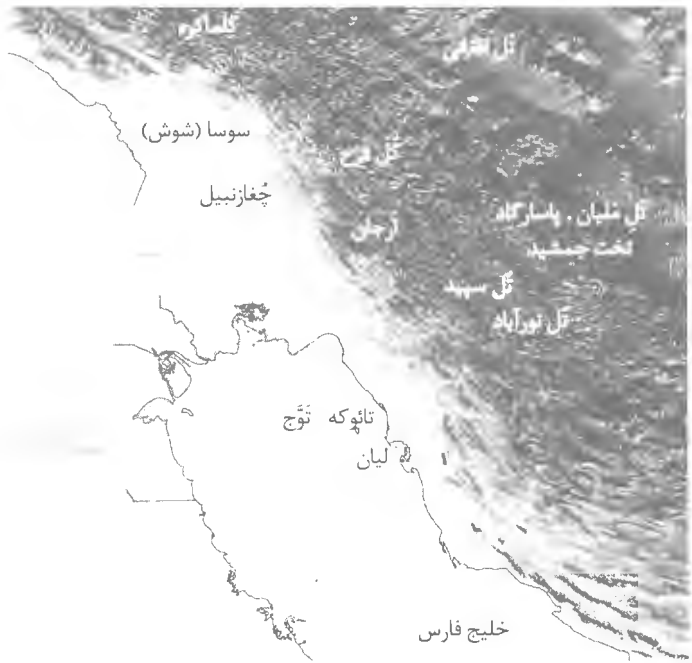
قدر مسلم این است که گروه‌هایی بوده‌اند و به زبان‌هایی تکلم می‌کرده‌اند که بعدها از بین رفته‌اند. بسیاری از نام‌های اشخاص را که گویا از شیمشکی، مرهشی، زابشالی، ترکی و دیگر نواحی شرقی در منابع میان‌دورودی آمده‌اند نمی‌توان به لحاظ زبانی جزو زبان‌های ایلامی، کاسی یا حوری طبقه‌بندی کرد و باید یادگار زبان‌هایی باشند که دیگر وجود ندارند و نام‌هایشان را امروز حتی نمی‌دانیم. این توضیح‌دهندۀ وجود نام‌هایی همچون ارزنه است که در یک متن اور ۳ از لاگاش «آنشانی» عنوان شده؛ سی / زیرینگو، که شیمشکی عنوان شده، و بسیاری از ۴۶ تنی که در منابع خط میخی مرهشی شناخته شده‌اند و هیچ‌کدام نام ایلامی یا در غیر این صورت قابل طبقه‌بندی ندارند.^(۸)

ایلام

ایلام و ایلامی‌ها را در چنین زمینه‌ای باید قرار داد (شکل ۱). با آن‌که متون ایلامی پیش از اواخر هزاره‌ی دوم پ.م اندک‌اند، شواهد مکرر ایلام و ایلامیان در منابع میان‌دورود از نیمه‌های هزاره‌ی سوم به این سو و تاریخچه‌ی درگیری‌های نظامی میان‌دورودی - ایلامی، که تا ۲۰۰۰ سال قابل ردگیری است، هردو حاکی است که ایلامی‌ها یکی از مهم‌ترین گروه‌های بومی^(۹) در ایران پیش از تشکیل امپراتوری ایران بوده‌اند. بنابراین فکر می‌کنم کاملاً به‌جا باشد دست‌کم احتمال بدهیم که ایلام و ایلامیان سهمی ادا کرده‌اند که شاید در مطالعات پیشین در تشکیل هویت ایرانی و «ایده‌ی ایران» نادیده مانده است. با این حال، در وهله‌ی اول شاید سودمند باشد مطلب دقیق‌تری درباره‌ی شاخص‌های جغرافیایی این بررسی بگوییم.

تعریف مرزهای ایلام و سپهر فرهنگی و زبانی ایلامی هرگز چیزی فراتر از تخمین نیست. اگر منابع مکتوب، یعنی متون خط میخی، را که همه معاصر نیستند دنبال کنیم و همخوانی با معماری و سفالگری را در نظر گیریم، در این صورت ناحیه‌ی کمابیش هم‌مرز با استان امروزی خوزستان و نیمه‌ی غربی فارس را می‌توان منطقه‌ی اصلی ایلامی دانست. از سمت شمال شرقی، یک خشت ایلامی میانه‌ی هوتوتوش - اینشوشینک نزدیک لردگان در کوه‌های بختیاری همین چند سال پیش کشف شد،^(۱۰) در حالی که از شمال غربی ظروف نقره با نقش‌های نو - ایلامی از دفینه‌ی کَلماکره را می‌شناسیم که نزدیک پل دختر پیدا شد.^(۱۱) در نواحی شرقی‌تر، متون ایلامی پیشاهخامنشی در تَلِ ملیان مرودشت در مرکز فارس به‌دست آمده است،^(۱۲) در حالی که نمونه‌های جنوبی‌تر در تَلِ پی‌تَل، لیان باستان، نزدیک بوشهر امروزی در کناره‌ی خلیج فارس دیده می‌شود.^(۱۳) متون ایلامی غربی‌تر را در

سوسا [شوش]^(۱۴) داریم، و با این که سفال‌ها و دیگر نمونه‌های نوعاً ایلامی فرهنگ مادی در تپه‌ی فرخ‌آباد و تپه‌ی موسیان در دشت دهلران از زیر خاک درآمده است^(۱۵) که حتی غربی‌ترند، تا آنجا که می‌دانم هنوز یافته‌های نبشته‌دار در اینجا پیدا نداشته است.



شکل ۱. نقشه‌ی سکونت‌گاه‌های اصلی در جنوب غربی ایران که در متن ذکر شده‌اند.

بدین‌سان، خیلی کلی، توانستیم ناحیه‌ی اصلی فرهنگی ایلامی را با مشخص کردن منطقه‌ای بین دشت دهلران، بوشهر، مرو دشت و تُل افغانی تعیین کنیم و به یاد داشته باشیم که مرزهای این ناحیه در طول زمان نوسان داشته است. به علاوه، می‌دانیم این ناحیه به بیش از فقط یک نام شناخته می‌شد

اما شاید دو نام عمده و فرمانطقه‌ای در اینجا ایلام و آشان بوده است. اگرچه پژوهشگرانِ اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل بیستم همچون دوآرل، سیس، هالوی و دولاتر نظرهای ناموفقی درباره‌ی محل آشان داده‌اند،^(۱۶) و پراشک تأکید داشت که آشان کتیبه‌های گودیا و استوانه‌ی کورش (در سطور بعدی) با هم متفاوت‌اند،^(۱۷) پیدا شدن خشت‌های نبشته‌دار در تلِ ملیان در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ثابت کرد که آنجا محل شهر آشان بوده است،^(۱۸) در حالی که منطقه‌ی آشان در اطراف آن فرض می‌شد. بدین گونه، آشان نواحی شرقی مرتفع جایی را تشکیل می‌داد که غالباً کشورِ دو حکومتی ایلامی تعبیر شده است،^(۱۹) و شوشان، ناحیه‌ی اطرافِ سوسا (شوش)، جزء بسیار مهم غربی آن بوده است. محل‌های متعدد دیگری همچون هوهنور، بشیمه یا میشیمه و آیاپیر^(۲۰) احتمالاً بین آشان و شوشان قرار داشته‌اند، اما جای دقیق آنها فعلاً برای ما اهمیتی ندارد. اجمالاً، همین تعریف ناحیه‌ی اصلی ایلامی، هرچند ناقص، کافی است تا نشان دهیم همپوشی چشمگیری بین آن و یکی از مهم‌ترین نواحی هویت ایران باستان، یعنی پارسا (پارسه) یا پرسیس، ناحیه‌ی مرکزی پارسیان و ساسانیانِ بعدی، با پاسارگاد، تخت جمشید (پرسپولیس)، نقش رستم و استخر که همه در همسایگی یکدیگر بودند وجود دارد.

خودِ این مجاورت، یا در واقع همپوشی، لازم نیست دلالتی داشته باشد. از این گذشته، می‌توان فرهنگ‌های باستانیِ پیشامدرنِ بسیاری را نام برد که می‌توان گفت با فرهنگ‌هایی که بعدها در همان منطقه رواج یافتند رابطه‌ی نسبی نداشتند. پیوند بین فرهنگ‌های متعددی که پشت سر هم در منطقه‌ی واحدی پیدا می‌شوند باید نظری را اثبات، نه این که فرض، کنند که مسلماً مرتبط با بررسی ما در خصوص رابطه‌ی ایلام و پارسه باشد. همچنین معتقدم باید وجود داده‌های بسیار متنوعی را غنیمت دانست که شاید درباره‌ی ارتباط ایلامیان و پارسیان چیزهای بسیار متفاوتی بگویند.

به سخن دیگر شاید بتوان پیوندهای بین ایلام و تجلیات فرهنگی ایرانی پس از آن را در سطوح مختلف بازشناخت و [البته] همه را نباید به یکسان ارزیابی کرد.

مثلاً می‌توان گفت که اساساً مهارت‌های سازندگان ابزارهای فلزی، معماران، سفال‌کاران و هنرمندان ایلامی همه اندوخته‌ای از حکمت و تجربه‌ی فناورانه فراهم آوردند که همه‌ی ساکنان بعدی جنوب غربی ایران از آن بهره‌مند شده‌اند. این به لحاظی نادرست نیست، اما بدیهی است که مهارت‌های بسیار کلی موجود نباید دلالت چندانی داشته باشند و نه این سخن مذکور در [کتیبه‌ی داریوش در شوش] DSf که سنگ‌های به‌کاررفته در ستون‌های کاخ داریوش در شوش از دهکده‌ی ایلامی هیره‌دوش یا آبیرادو آمده است لزوماً دلالت زیادی می‌تواند داشت. این امر را چندان نمی‌توان دلیلی بر کمک ایلامیان به فن سنگتراشی هخامنشیان تلقی کرد، به‌ویژه آن‌که متن سپس می‌گوید معماران سنگ‌کار از اهالی ایونی و سارد بوده‌اند.^(۲۱)

شواهد مربوط به خط و فنون اداری، عرصه‌ی دیگری است که به مرور زمان کشف شده تا نشان‌دهنده‌ی دین پارسیان کهن به سواد و حسابداری ایلامی باشد. امروز عموماً پذیرفته شده است که خط فارسی کهن در عهد داریوش شکل گرفت، و در واقع «اختراع شد».^(۲۲) در سال‌های منتهی به تبلور امپراتوری پارسی ظاهراً زبان نوایلامی زبان مکتوب در شوش و در ناحیه‌ی کوهستانی اطراف ایذه - مال‌امیر بوده است، و این که کتیبه‌ی بهیستون داریوش با متنی ایلامی شروع شد که سپس به زبان اکدی و پارسی کهن برگردانده شد، قویاً حاکی است که زبان ایلامی منبع مهم الهام برای کاتبان پارسی کهن بوده است. به‌علاوه، در سطح دیگری، سابقه‌ی فنی - حسابداری ایلامی‌ها، که بهترین نمونه‌اش را در متون مربوط به استحکامات و خزانه‌ی کشف شده در تخت جمشید می‌بینیم، نشان‌دهنده‌ی میراث ایلامی تردیدناپذیری در رویه‌ی